



عَلِیْرِضَا امیرحاجبی

این سوال هنوز برای بسیاری از منتقدان و اندیشمندان بدون پاسخ مانده است که بلوچود این مقدار از پیشرفت‌های علمی، تکنولوژیک و فلسفی چگونه مقولات شبه علمی و خرافی در قالب‌هایی بزرگ شده به‌راحتی به‌خورد مردم بی‌نوا در سراسر دنیا داده شده و می‌شود؟ چرا مخاطبان این موضوعات با اینکه هیچ چیز دندانگیری به دست نیآورده و نخواهند آورد باز هم سر این طناب پوسیده را رها نمی‌کنند. در غوغاسالاری تکررگرای دنیای معاصر این گروه از رهبران معنوی در سراسر جهان با جمع‌آوری مجموعه‌ای از مخاطبان درماده که هیچ راهی به‌جز سرسپردگی و گوش‌سپاری به اراجیف آنان ندارند نیز به کمک مدون کردن و انتشار سخنان گوهریارشان سامانه پوشراین ساخته که تا چندین سال نیز دوام و بقا خواهد داشت؛ از انواع و اقسام گورو و یوگی‌ها بگیر تا اوشو و ساتیا سای بابا و ماهاراشی. دروغین زنانی که بدون توجه به مسایل اخلاقی به‌شدت درحال سر کیسه کردن ملت هستند. این بخشی از ماجراست. در بخش دیگر شارخان و واعظان عرفان‌های دروغین شرقی هستند که با القاب استاد، دکتر، حضرت پیر و سایر مار‌ک‌های دهان پرکن به تشکیل انواع و اقسام کلاس‌های مولاناشناسی، حافظ‌شناسی و چه می‌دوم چی‌چی‌شناسی اقدام کرده و می‌کنند. در دهه‌های گذشته ما شاهد موجی از علاقه‌مندی‌های بی‌سر و ته به مولانا بودیم به‌خصوص در ایران و آمریکا نوعی عرفان‌گرایی پوچ و توخالی که گریبان افراد مختلفی را گرفته است. ظاهر جوانان هم عوض شد موهای ژولی بولی با کیسه بافتنی که مامان‌هایشان بافته بودند، با تعدادی تسبیح و النگو در جلسات سماع و مولاناخوانی شرکت می‌کردند و سه تار و دف می‌زدند. مست و قلندر می‌خواندند و عمر را تباه می کردند. ناگهان کتب شبه عرفانی هندی و غیره‌ندی در بازار نشر در حد اشباع پدیدار شد. سی‌دی‌های فراوان، فیلم‌های سخنرانی برخی از استادان دست به کار شدند تا از قافله عقب نمانند. این زمان بود که می‌توانستید در دست هر جوان جویای حقیقت کتاب‌های شبه روانشناسی ببینید؛ کتاب‌هایی که باید نام آنان را ضد روانشناسی قلمداد کرد. این موج شبه عرفان‌گرایی و شبه روانشناسی بر اثر فقدان ترجمه و تالیف آثار معتبر جهانی و ایرانی به وجود آمد و البته کم‌کم به عرق سرد نشست.

در همین دوره بود که آثار روانکاو سوییسی کارل گوستاو یونگ توسط یکی از نهادهای انتشاراتی با حجم زیادی به بازار تزریق شد تا خلأ و فقدان آثار نویسندگانی چون زیگموند فروید و سایر شاگردان او در این حوزه جبران شود، کتاب‌هایی مملو از لااطالات که هر خواننده‌ای را میبهوت و گیج می‌کند. سرهم‌بندی به‌شدت خطرناکی که بین اسطوره‌ها و ادیان و نفس روانکاو کی علمی پوزیتیو و تجربی است پیوندی

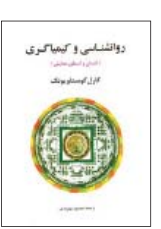
برای نوشتن به سبک بکت، کامو و سلین، لژوما نه ایرلندی و فرانسوی باید بود و نه تابع کتاب‌ها و منابعی که از آنها سخن گفته باشند. برای نوشتن به سبک ابزورد یا ناتورالیسم نیز شناخت همه‌چایه و تاریخچه این سبک‌ها ضرورت اولیه ندارد. آنچه اقتضای اصلی است، مایه یا محاریمیه داستان است. قصه‌ای که نویسنده بازمی‌گوید، خود مهم‌ترین عامل پیدا شدن فرم و سبک روایت است؛ به شرط آنکه نویسنده بخواهد داستان بگوید و داستان‌گویی را بشناسد. «سرگیجه» نوشته ژوئل اگلوف (ترجمه موگه رازانی – نشر کلاغ) که به تازگی در ایران منتشر شده، یکی از داستان‌های خواندنی و قرص و محکمی است که خواننده را به یاد اسلاف فرانسوی این نویسنده می‌اندازد داستانی است درباره ساعتی به‌هم‌پیوسته از زندگی یک کارگر کشتارگاه که با تقلا ی بسیار می‌خواهد از پوسته فردی و جایگاه پست خود کنده شود، ولی به هر دری می‌زند، باز همان است که بود. این کتاب این می‌تواند همچون یک کلاس داستان‌نویسی باشد که ضربه‌انگ، دیالوگ‌نویسی، من‌گویی و تعلیق داستانی را یکجا آموزش می‌دهد. «سرگیجه» به‌دلیل حجم کم و زمان کوتاه اتفاقات داستانی در آن، قابل معرفی به عنوان یک رمان نیست. داستان به یک نمایشنامه تک‌گویی می‌ماند که نه تماماً تلخ و تکان‌دهنده است و نه به کل طنز و سهل و ساده. روایت داستان بسیار ساده و خوشخوان و همراه با طنزهای موقعیت و تکه‌های ناب کلامی است اما مضمون و شخصیتی که ارایه کرده، سمبل راستین تلخی و فلاکت است. شخصیت اصلی داستان که یک‌تنه حوادث را به پیش می‌برد، هم به مخلوقات لویی فردینان سلین شبیه است و هم به شخصیت‌های ساموئل بکت. بی‌بستی که در آن غوطه‌ور است و توصیفش می‌کند، به شدت یأس‌آور و هولناک است و بنابراین دنیای درون و چشم‌انداز بیرونش نیز از کورسوی امید و سعادتمندی به دور.
روای «سرگیجه» در

شیرازه: نگاهی به کتاب روانشناسی و کیمیاگری اثر کارل گوستاو یونگ

پیامبر دروغین



غیرانتقادی برقرار می‌کند. یونگ در کشور‌های اروپایی مانند فرانسه، آلمان و بریتانیا دارای هیچ‌گونه اعتبار علمی و فلسفی نیست. هیچ اندیشمند برجسته‌ای کوچک‌ترین نقل قولی از او نیاورده است. از لوی استروس، فوکو و دلوژ بگیر تا لاکل، ژاک آلن میلر، رولان بارت و کرسٹوا یا دریدا و امبرتو اکو هیچ‌کدام به آثار ارزشمند! این روانکاو اشاره‌ای نکرده‌اند.



روانشناسی و کیمیاگری

کارل گوستاو یونگ

مترجم: محمود بهفرورزی

ناشر: جامی

درباره داستان «سرگیجه» نوشته «ژوئل اگلوف»

اینکه نشد زندگی

جواد ماه زاده

دنیای آشفته و هردمیبلی زندگی می‌کند که نه قابل تحمل است و نه قابل تعوض. به همان هوایمبای سرگردانی شبیه است که در فصل انتهایی داستان، از نمی‌دانیم کجا آمده و در جنگلی سقوط کرده و جعبه سیاهش که پر از بدبختی و سیاهی است، گشوده شده و دستمایه شوخی و گذران وقت قرار گرفته است. هم راوی و هم دوستش «یورچ» به کلبوس هرروزه‌شان که کار در کشتارگاه و در میان سرهای از تن جدا و دست و پاهای بریده و امحا و احشای تلنبار شده است، عادت کرده‌اند، ولی می‌کوشند این لباس را از تن درآورند و به راهی دیگر بروند. آنها از وضعیت نادل‌خواه خوش گاه‌اند و اراده تغییر شرایط را هم دارند، اما ره انتخاب همیشه باز نیست و



سرگیجه

ژوئل اگلوف

مترجم: موگه رازانی

ناشر: کلاغ

چاپ اول: ۱۳۹۱

معرفی کتاب «سفر با حاج‌سیاح» نوشته احسان نوروزی

تکه‌ای کوچک از یک فضای بزرگ

میثم سامان‌پور

لوور رفته، گزارش خاص خود را از آن نوشته است. برای همین وقتی در مجارستان از میزبانش سراغ موزه گئورگ کوکاج را می‌گیرد، همه متعجب می‌شوند که یک توریست آن هم از ایران سراغ چنین فیلسوفی را گرفته است. با هنگامی که در پاریس به کنافروشی شکسپیر و شرکاسر می‌زند در گزارش حناش که شاید از بهترین گزارش‌های کتاب باشد دیگر خبری از توریست‌های ژاپنی نیست که «گله‌وار از اتوبوس‌هایشان پیاده می‌شوند و عکس می‌گیرند و از فروشگاه‌ها خرید می‌کنند و بعد پشت‌سر راهنمایان برمی‌گردند داخل اتوبوس.» احسان نوروزی در سفرهایش دغدغه‌های خود را دنبال کرده، اما این دغدغه‌ها از یک سری دغدغه بی‌مزه و لوس منحصر شخصی فراتر رفته و راه به امری کلی داده است. در جای‌جای کتاب صورت‌بندی‌ها و تحلیل‌هایی را می‌بینیم که دغدغه‌های او را به امر کلی پیوند می‌زنند و کتاب را از یک روایت شخصی جدا می‌کنند. مقایسه موسیقی و رقص تکنو با شیوه تولید سرمایه‌دارانه، مقایسه وضعیت سیاسی پاریسی‌ها و زیرلای داشتن مطرودان، حاشیه‌نشین‌ها و اقلیت‌ها همه و همه نمونه‌هایی از این دست هستند. گزارش‌های او از شهرها مختص خود او است، او سعی نمی‌کند فضاهای و بناها را توضیح دهد یا سعی ندارد که چیزی را از قلم نیندازد، با این که توهم نگاه بی‌طرفانه لیبرال‌مسلك‌ها دنبال‌ کند که اتفاقاً متجدد جقی لیبرالیسم نیز هست بلکه ناآشنش این است که با کنارهم نشاندن جزئیاتی که برای خودش جذاب است، چیزی از آنجا برای ما تعریف کند؛ تکه‌ای کوچک از یک فضای بزرگ که شاید بتواند برتابنده کل فضا باشد. برای مثال در پایان هر فصل شهر مربوطه را در یک پاراگراف به زنی تشبیه کرده است یا گزارشش از کنافروشی شکسپیر و شرکا نه تعداد کتاب‌ها و قفسه‌ها یا میزان شالوغی و فروش، بلکه تاریخ از سر گذرانده‌اش و اتفاقاتی است که در دوران نسل بیت برای این



سفر با حاج سیاح

احسان نوروزی

ناشر: افق

چاپ اول: ۱۳۹۱

کتاب

در آمریکا و محافل علمی نیز چنین است. هیچ کرسی آموزشی و حتی انتقادی زحمت تکرار و نقد نظریات این مرد را به خود نمی‌دهد. اما جالب است که بداندیند هنوز در ایران خودمان دو دسته همچنان به یل‌وسرایی‌ها و توهمات یونگ چسبیده‌اند: نخست آنان که با به هم بافتن نظریات یونگ ملمعه‌ای برای دکان‌داری، نوچه‌پروری و در نهایت کسب کار خود درست کرده‌اند و دوم گروهی از انسان‌های مشتاق که هنوز پرسش‌هایی در زمینه روانشناسی و روانکوی دارند اما به نتیجه‌ای نرسیده‌اند: مشتاقانی که گاه تمایلی به عرفان شرقی و گاه به عرفان غربی دارند. لحن و محتوای آثار یونگ خوراک خوبی برای این دسته از عزیزان است. روش یونگ در سرهم‌بندی استادانه است اما آنان که با متدل‌وژی بزرزگانی چون فروید آشنا هستند به سرعت می‌توانند تناقض‌اش را در بین سطور پیدا کنند.

یونگ به هیچ روی با نگاه انتقادی به نقش باورها، توهمات و افسانه‌های ذهنی انسان نمی‌پردازد بلکه آنان را دامن می‌زند او انسان را تشویق می‌کند که در هزارتوی تخیلات، لوهام و خرافات باقی بماند. پروفیسور به جای توهمزنیایی که وظیفه هر دانشمند و اندیشمنداست، انسان را با خرافات تعریف می‌کند و برای هر خرافه توجیهی شبه علمی نیز می‌آورد. مبنای روانکوی فروید تنها و تنها کاوش در ژرفای انسان است تا بر اساس آن بتوانیم درک درست‌تری از ناملایمات و آسیب‌های روانی دانسته باشیم و در نهایت تا آنجا که ممکن است به درمان آنها بپردازیم. تمام این پروسه سخت و شگفت‌انگیز بارها و بارها توسط خود فروید به چالش کشیده شد تا به لحاظ علمی مو لای درزش نرود؛ آزمون و خطا و تکرار آن همراه با «مشاهده و تطبیق» یک پرورنده یا پرورنده‌ی دیگر، فروید به‌جز کار روانکوی شیفته هیچ چیز نبود. در نزد فروید عقل نظری و عملی بر همه چیز ارجحیت داشت. یونگ درست راه متضاد را برگزیده مبهم‌گویی، تناقض‌گویی، استفاده از اصطلاحات ناملاوس.

به این بخش از نوشته او در کتاب «روانشناسی و کیمیاگری» توجه کنید: «دیگر نمی‌توانیم با این فرض که ماندلا تا حد امکان متعادل به وحدت کامل نضاده‌ها و در نتیجه وحدت تثلیث مذکر و چهاریت مونث از طریق دو جنسی‌بودن کیمیاست خود را فریب دهیم.» یا این فراز از جمله بعدی در همان صفحه: «هی‌توان برداشت کرد که سی و دو ضریان مضربی از چهار است و در نتیجه نشان می‌دهد چهاریت موجود در مرکز ماندلا غالباً به صورت ۸، ۱۶، ۳۲ و بیشتر در محیط بروز می‌کند.»

این دو مورد را کاملاً به صورت اتفاقی نمونه آورده‌ام زیرا به هیچ‌وجه نیازی به بررسی طولانی ندارد. آثار یونگ آینه‌اشه است از این گونه تفسیرات نهانی و شبه گنوسی. کتاب روانشناسی و کیمیاگری لوح انحراف اوست، کتابی که نه به رویا آنچنان که هست می‌پردازد و نه به اسطوره‌ها و خرافات. در هم آمیزش مقلو‌تای چون روانشناسی و فنون کیمیاگری در قرون وسطی تنها نمونه کوچکی است از خطای یک انسان که توهم دانایی چون هاله‌ای احاطه‌اش کرده بود.

راه‌های دیگر اغلب بسته است و ناگزیر باید به این تقدیر گردن‌گذاشت: زندگی در بلشتی و فلاکت و خشونت. راوی می‌داند که این زندگی را نمی‌خواهد، باید خود را خلاص کند و به جایی دیگر برود، اما مادیام با این پرسش روبه‌رو می‌شود که کجا برود؟ جای دیگر چه خبر است و او باید چه کند؟ وقتی پاسخخی برای این سوال‌ها ندارد ترجیح می‌دهد درباره‌اش حرفی نزند و به زندگی در شرایط فلاکت‌بار ادامه دهد. راوی «سرگیجه» یک راوی به ته خط رسیده است. وابسته به مکانی است که به آن میخکوب شده و معاشش بسنه به آن است. نه فقط معاش، که روحیات و خلقیات و در یک کلام هویتش با این بدبختی و مسخرگی یکی شده است. ناتوانی از تغییر وضع موجود، سرنوشت ناگزیر اوست و او ناچار است به این جبر تن دهد و با سرگرم شدن به جزئیاتی مختصر، اوضاع مسخره و بوچی را که در آن گرفتار است تحمل کند. شاید بتوان حال و هوای راوی داستان را مصداق ضرب‌المثل «هر چی سنگه مال پای لنگه» دانست. این مثل هم ترازیک است و هم مطایبه‌آمیز. می‌توانیم راوی سرگیجه را هم که هر چه بدبختی و ناگزیری است، از آن اوست، شبیه آدم‌های لنگ‌گونه ببنداریم که با وجود زیستن در شرایط سیاه و نکبت‌بار، دایم در حال گریز و تقلا برای تغییر وضع موجود هستند، اما وقتی این نتیجه بر آنها مسلج می‌شود که راه گریزی نیست و هر چه هست همین است، خود را به رویاها و خیال‌هایشان بند می‌کنند و راه مستی پیش می‌گیرند. «سرگیجه» ترجمه ساده و روانی دارد که با ضربه‌انگ و فضای داستان جور است. البته بر ما پوشیده است که اصل داستان چه حجمی داشته، اما به هر روی، چه این داستان بلند به طور کامل منتشر شده باشد و چه با دگردیسی‌های ناگزیر، رگه‌های ناتواریستی و ابزوردیستی‌اش را در ترجمه از دست نداده و داستانی خوشخوان و خوش‌ریم از کل درآمده که هم شیرین است، هم تلخ و هم آموزنده.

نگاه

مروری بر «دفتر‌های واپسین» احمدرضا احمدی

در کنار این حوادث

مانی سپهری



دفتر‌های واپسین

احمدرضا احمدی

کتاب نشر نیکا

چاپ اول: ۱۳۹۱

«دفتر‌های واپسین» عنوان تازم‌ترین مجموعه اشعار احمدرضا احمدی است که به تازگی از طرف کتاب نشرنیکا در هفت دفتر منتشر شده و هر دفتر شامل یک عنوان فرعی است: «به رنگ آبی» عنوان دفتر اول این مجموعه، «به رنگ پرتقالی» عنوان دفتر دوم، «به رنگ زرد» عنوان دفتر سوم، «به رنگ سبز» عنوان دفتر چهارم، «به رنگ آبی آسمان» عنوان دفتر پنجم، «به رنگ آبی دریا» عنوان دفتر ششم و به رنگ آبی نیلی عنوان دفتر هفتم این مجموعه است.

در این‌ هفت دفتر عناصر و دغدغه‌های آشنای شعرهای پیشین احمدرضا احمدی به خوبی قابل تشخیص است. اشئایی خانگی، کوچک‌های بارانسی، کاموهای رنگی، میوه‌ها، چای‌هایی که سرد می‌شوند، میزهای صبحانه، عبور و مرور قطار‌ها، نگرانی از جنگ‌ها و فجایع، بلایای طبیعی و حوادث گوناگون، عشق، مرگ، ملال، حسرت و روابط روزمره مرگ، می‌توان اصلی‌ترین عناصر دفتر‌های واپسین به شمار آورد و به تمام این‌ها باید لدو‌ه‌ای را افزود که همچون نخ‌ی نامرئی از خلال این عناصر می‌گذرد و آنها را به هم متصل می‌کند.

اندو‌هی که همچون غبار بر میز و اشئای خانگی دیگر می‌شینند و گاه تمام سطر‌های شعر را بر می‌گیرد و البته از خلال این غبار، گاه رنگ‌هایی شاد آشکار می‌دهند و آفتابی را بر سطر‌های شعر می‌تابانند. احمدرضا احمدی شاعری است که مضامین شعریش را از خلال تصویر‌های آشنای روزمره بیان می‌کند. در شعر او گاه جزئیات به چشم نیامدنی و عادی زندگی روزمره، زیر ذربین نگاه شاعر قرار می‌گیرند و زبان شعر احمدی نیز دقیقاً متناثر از این طرز نگاه و مضامینی است که در این زبان بیان می‌شوند. همان‌طور که از عنوان‌های فرعی هر دفتر هم پیداست، در دفتر‌های واپسین، رنگ‌ها محوری دقت‌گر‌یک دارند.

مثل این سطر‌ها که در پشت جلد دفتر اول، با عنوان به رنگ آبی، درج شده است: «در کدام حادثه بود/ که ما/ سید سبب سرخ/ و کیوتر سفیدمان/ را/ باختیم/ لحن ما در پاییز/ از زردی برگ‌ها/ تغییر کرده بود/ و حاجت‌های ما/ دو میز سبب سرخ/ و پره‌ای/ آبی رنگ کیوتران/ بود/ که از رنگ مهتاب/ آبی شده بودند.»

دفتر‌های واپسین را کتاب نشرنیکا منتشر کرده است. آنچه می‌خوانید شعری است به نام در کنار این حوادث، از دفتر سوم مجموعه دفتر‌های واپسین را «وقتی/ کارگران/ گرفت: نور و صدا/ نصف جهان را/ آب گرفت: بسود/ و نصف دیگر جهان/ قرار بود/ قطره قطره/ در لیوان شکسته/ ریخته شود/ ما در آن هنگام/ در کجای جهان/ ایستاده بودیم/ کم‌کم قطعی می‌شد/ که ما از مرگ/ رسته بودیم/ و اکنون با خیال راحت/ و خاطری شاد/ به صرف صبحانه/ مشغول هستیم/ در کنار ما هم/ دو گرما یا سرما/ جان باختند/ ما هم/ از حرم‌های دیگر/ می‌برد/ صدای سوت قطار/ تمایي نداشت/ در جمع شنیده می‌شد/ اذل‌مان خوش بود/ که در ظهر‌ها/ آفتاب طلمع/ توت فرنگی/ دارد.»

۱- احسان نوروزی، **سفر با حاج‌سیاح**، ص ۹

۲- همان، ص ۱۱۱

۳- همان، ص ۱۵۹

عطف کتاب

میز تحریر نویسنده

«کشف جویس»، منتخبی است از داستان‌های کوتاه کارلو کاسولا، نویسنده ایتالیایی که البته برای مخاطب فارسی زبان نام چندان شناخته شده‌ای نیست. این کتاب با ترجمه م طاهر نوکنده، از طرف نشر آوانوشت منتشر شده است. مترجم، در مقدمه کتاب توضیح داده که داستان‌های این مجموعه منتخبی است از اولین مجموعه داستان‌های کوتاه کاسولا، به نام «دیار» و آنچه که در آغاز کتاب و پس از مقدمه مترجم به عنوان «به خوانندگالم»، آمده از مقدمه کتابی از کاسولا به نام «برش دور‌های جنگل» انتخاب شده است. در این مقدمه، کاسولا تصویری از خود، دوران کودکی، نوجوانی و خاستگاه‌های فرهنگی‌اش ارائه داده است. بعد از این مقدمه، نوشته‌ای با عنوان «یک فیلم ناممکن» آمده که به گفته مترجم، پیشگفتار مجموعه دییار بوده است. «کشف جویس»، «در ایستگاه راه‌آهن»، «هرد و سگ» و «سرخوخه مولر»، داستان‌هایی است که پس از این نوشته آمده است.

مجموعه داستان «کشف جویس» با قیمت ۴۵۰۰ تومان منتشر شده است. آنچه می‌خوانید سطر‌هایی است از داستان «کشف جویس» از این مجموعه «حقیقتش را نخواهید که ماهی از پرگشتن از رُما می‌گذشت، هنوز یک سطر هم ننوشته بود. اما ورق‌های سفید در کشوی میز آماده بود و میزی که رست به درد تحصیلش خورده بود حالا به نظرش بدون شک و شبهه، مانند میز تحریر رمان‌نویس می‌رسید. روی طاقچه، که قبلاً در اشغال کتاب‌های مدرسه بود، رمان‌هایی که کم‌کم می‌خرید کنار هم چیده شده بود. همان روزی که از رما برگشته بود سیگار کشیدن را کنار گذاشته بود و همین‌طور تصمیم گرفته بود دیگر به سینما نرود. با کشتن این عادت‌ها قصد داشت آغاز زندگی جدیدش را بهتر مهر تایید بزند.»

آشغال جمع‌کن‌های عز‌ن‌ف‌ش‌ین

ای. ال. دکترف، نویسنده‌ای است که گرچه کتاب‌های زیادی از او به فارسی ترجمه و منتشر نشده اما در ایران نویسند‌های است شناخته شده. خواننده فارسی زبان بخش مهمی از این شناخت را مدیون ترجمه‌های نجف دریابندری از دو رمان مهم دکترف یعنی «گنایم» و «بیلی بانگیت» است. «آب کردن» به ترجمه ابراهیم القلیدی از دیگر رمان‌هایی است که در ایران از دکترف منتشر شده است. اخیراً نشر افراز، یکی از تازه‌ترین رمان‌های دکترف یعنی «هومر و لنگلی» را با ترجمه الهام نظری منتشر کرده است. متن اصلی این رمان، حدود سه سال پیش در آمریکا منتشر شد. دکترف این رمان را براساس زندگی و شخصیت واقعی نوشته است؛ دو برادر عجیب و غریب به نام‌های هومر و لنگلی کوئیر، که علاقه‌ای فرط به جمع کردن آت و آشغال و وسایل به دردخور و دورریختنی داشتند و سرانجام هم جسدشان از زیر کوهی از همین آت و آشغال‌هایی که جمع کرده بودند پیدا شد. دکترف، خود درباره این دور‌بادر و انگیزه‌اش برای نوشتن رمانی براساس زندگی آنها گفته است: «وقتی اجازه برادران کوئیر در خانه‌شان کشف شد من نوجوان بودم. آنها خیلی سریع تبدیل به فولکلور شدند. در نتیجه آنها به دو صورت موجودیت دارند؛ یک موجودیت تاریخی و یک موجودیت اسطوره‌ای. در آن زمان هرگز فکر نمی‌کردم روزی درباره آنها بنویسم اما می‌دانستم که رازی در مورد این دو وجود دارد چیزی زیر صدها تن آت و آشغالی که در خانه‌شان جمع کرده بودند پنهان بود. هومر و لنگلی درها را بسته، پرده‌ها را



هومر و لنگلی

ای. ال. دکترف

ترجمه: الهام نظری

نشر: افراز

چاپ اول: ۱۳۹۱

کشیده و تصمیم گرفته بودند که تنها زندگی‌کننده مثل مهاجرت، اما مهاجرت به کجا؟ مانند اسطوره‌ها این دو برادر، به جای ترک مسکن خود تصمیم به تفسیر و تعبیر موقعیت خود گرفتند.» دکترف، هومر و لنگلی را رمانی خائواده کوئیر ثروتمند بودند و همه امکانات در اختیار فرزندان‌شان بود اما هومر و لنگلی درها را بسته، پرده‌ها را کشیده و تصمیم گرفته بودند که تنها زندگی‌کننده مثل مهاجرت، اما مهاجرت به کجا؟ مانند اسطوره‌ها این دو برادر، به جای ترک مسکن خود تصمیم به تفسیر و تعبیر موقعیت خود گرفتند.» دکترف، هومر و لنگلی را رمانی سفر می‌زنند و ماجراهایی را از سر می‌گذرانند. راوی رمان هومر و لنگلی، یکی از برادر‌ها، یعنی هومر است؛ برادری که کور شده و روایتش را این‌گونه آغاز می‌کند: «من هومر هستم، برادر کور…» هومر و لنگلی با قیمت ۸۸۰۰ تومان منتشر شده است.

دو مقاله درباره «مارکی دوساد»

مارکی دوساد، از شخصیت‌های چندوجهی تاریخ ادبیات است؛ شخصیتی که از یک سو پدر معنوی سوررئالیست‌هاست و از سوی دیگر بیماری خطرناک «سادیسم» از نام او گرفته شده و همین موقعیت دوگانه تا مدت‌ها اهل فرهنگ را در اینکه آتاراش را طرد کنند یا آنها را بخشی از تاریخ ادبیات به شمار آورند، سردرگم کرده بود؛ گرچه نباید غافل بود که ادبیات و شرارت در خود آثار ساد مقوله‌هایی هستند چنان به هم پیوسته که بدون یکی از آنها، دیگری قابل تصور نخواهد بود. «مارکی دوساد» عنوان کتابی است از پی‌یر کلو سوفسکی درباره مارکی دوساد که اخیراً با ترجمه پیمان غلامی از طرف انتشارات به نگار منتشر شده است. این کتاب، شامل دو مقاله با عنوان‌های «ساد، یا فیلسوف – شرور» و «یک فلسفه‌ف‌خریگر»، است از پی‌یر کلو سوفسکی پیش از مارکی شرور اثر، رلیکه، کله، ویرزیل و بسیاری دیگر به واسطه ترجمه‌های کلو سوفسکی به اندیشه فرانسوی وارد شده‌اند. کلو سوفسکی دو کتاب بسیار مهم دارد که خصوصاً ژیل دالوز بسیار از آنها تأثیر گرفته است. یکی درباره فلسفه مارکی دوساد، به نام «ساد، همسایه من» و دیگری درباره مفهوم بازگشت ابدی در نیچه در کتابی به نام نیچه و دورباطل.» اولین مقاله کتاب «مارکی شرور» به گفته مترجم، برگرفته از کتاب «ساد، همسایه من» است و دومی، پیشگفتاری است که کلو سوفسکی بر یکی از رمان‌های ساد نوشته است.

۱- احسان نوروزی، **سفر با حاج‌سیاح**، ص ۹

۲- همان، ص ۱۱۱

۳- همان، ص ۱۵۹